



• درآمد

همراهی شهید آیت‌الله دستغیب با نهضت امام از نخستین روزهای شکل‌گیری آن آغاز شد و به صورت پیروی محض از ولایت فقیه تا زمان شهادت و به‌رغم تمام مشکلات ادامه پیدا کرد. روحانیت مبارز فارس نیز در این مسیر بار و مددکار ایشان بودند که در این گفتگو شرح آن به اختصار آمده است.

«شهید دستغیب و روحانیت مبارز» در گفت و شنودی با حجه الاسلام والمسلمین محمدحسن شریعت

## از نخستین مبلغان مرجعیت امام بودند...

در مورد دستگیری امام خمینی در سال ۱۳۴۲ و بازتاب آن در شیراز چه خاطراتی دارید؟

تا قبل از قیام ۱۵ خرداد، تقریباً گروه فدائیان و حزب توده از هم پاشیده بود و تنها گروهی که می‌توان گفت هنوز کم و بیش فعالیت می‌کرد، جبهه ملی بود که آن هم در جریان ۱۵ خرداد به میدان نیامد، ولی در عین حال موضع منفی هم نداشت، بنابراین نهضت ۱۵ خرداد یک نهضت صد در صد ناب اسلامی و خودجوش بود که فقط برای دفاع از اسلام و حریم تشیع و حریم مرجعیت صورت گرفت.

در مورد مسئله دستگیری امام می‌توان گفت که بعد از تهران و قم، واکنش شیرازی‌ها از همه شهرهای ایران سریع‌تر و بهتر بود، به خاطر اینکه در شیراز از یک رهبری منسجم برخوردار بودیم. در شیراز به پیشنهاد پدرم آیت‌الله شیخ محمود شریعت‌اعلامی‌های تنظیم شد و همه روحانیون شهر آن را امضا کردند که آیت‌الله خمینی ایشان مرجع تقلید هستند. بعد به پیشنهاد مرحوم آیت‌الله نجابت قرار شد علمای دیگر فارس هم آن را امضا کنند، لذا هر کدام از دوستان مسئولیتی را به عهده گرفتیم. بنده هم به جهت شناختم از فسا و اصطهبانات به آنجا رفتم. علمای آنجا، آقای مؤمن و بحر العلوم و پیشوا امضا کردند.

امثال این حرکت‌ها در شیراز بسیار منحصر به فرد بود. جامعه روحانیت شیراز پنج‌شنبه صبح‌ها جلسه داشتند که در آنجا تصمیماتی گرفته و صحبت‌های آن شب جمعه توسط شهید دستغیب با مردم در میان گذاشته می‌شد. آقایان هم همکاری می‌کردند و پس از اقامه نماز جماعت در مساجد، به همراه مریدان اصحاب مسجد به طرف مسجد جامع حرکت می‌کردند. مرحوم پدرم هم در تمام امور از مسجد جامع حمایت می‌کرد و می‌گفت که باید تمام مجالس در مسجد جامع برپا شود.

نوارهای شب جمعه هم خیلی طالب داشت و به اصفهان و تهران و قم ارسال می‌شد. شاید بتوان گفت تنها سخنرانی‌های آتشینی که در حمایت از امام در سطح مملکت انجام می‌شد، سخنرانی‌های شهید دستغیب بود.

نکته‌ای را عرض می‌کنم درباره علاقه حضرت امام به شهید دستغیب. بنده در شهریور ۵۷ به نجف و منزل آقای سید کمال موسوی رفتم. ایشان از دوستان صمیمی مرحوم سید مصطفی خمینی بودند و امام هم به ایشان علاقه داشت. به همراه ایشان خدمت امام شرفیاب شدم و عرض کردم از رفقای آقای دستغیب در شیراز هستم. به مجرد این صحبت، ایشان با یک لطافت بسیار زیادی دست من را در دستشان گرفتند و مدتی احوال‌پرسی کردند، آن چنان که از شدت التفات و محبت امام، خود من هم متحیر ماندم و احساس کردم اینکه گفتم از رفقای شهید دستغیب هستم، موجب این همه التفات به بنده شد.

به هر حال سخنرانی‌های شهید دستغیب در شیراز باعث عکس‌العمل شدید مردم به دستگیری امام شد، لذا در روز ۱۵

خرداد که خبر دستگیری امام در شیراز پخش شد، همه به مسجد جامع آمدند و اجتماع کردند. نکته منفی در مورد ۱۵ خرداد، نداشتن برنامه‌ریزی و هماهنگی در بین مردم بود، لذا تصمیماتی که هم گرفته شد مقطعی و سلیقه‌ای بود.

همه می‌دانستند افرادی که در اطراف شهید دستغیب هستند، همه از دوستان و مریدان آیت‌الله نجابت هستند، چون ایشان با شهید دستغیب انس و الفت عجیبی داشتند و بسیاری از برنامه‌هایی که در مسجد جامع پیاده می‌شد، طراح آن آیت‌الله نجابت بودند. به هر حال بعد از صحبت‌ها قرار شد که اصحاب و دوستان مسجد، شهید دستغیب را تا خانه ببرند و آنجا نیز در اطراف خانه باشند. بنده نیز به همراه دوستان به همراه شهید دستغیب به سمت خانه ایشان حرکت کردیم و چون در آنجا جمعیت زیاد بود، عده‌ای به مسجد گنج رفتند و عده‌ای هم پشت در خانه شهید دستغیب ماندند. آیت‌الله نجابت هم سفارش کرده بودند که چوب‌هایی تهیه شود تا اگر درگیری ایجاد شد، مورد استفاده قرار گیرد.

بنده در اتفاقی به همراه سید احمد، فرزند شهید دستغیب که پزشک بود رفته بودیم و عده‌ای از دوستان هم مانند آقای سودبخش و احراری در اتاق شهید دستغیب بودند. حدود ساعت ۱ بعد از نیمه شب بود و داشتیم با دو سه نفر از دوستان و سید احمد صحبت می‌کردیم که صداهایی آمد. من از پنجره اتاق نگاه کردم و دیدم رنجرها یا همان گارد شاهنشاهی دارند

**یک بار در نجف به دیدار امام رفتم و عرض کردم که از رفقای آقای دستغیب در شیراز هستم. به مجرد این صحبت، ایشان با یک لطافت بسیار زیادی دست من را در دستشان گرفتند و مدتی احوال‌پرسی کردند، آن چنان که از شدت التفات و محبت امام، خود من هم متحیر ماندم.**

می‌آیند. آقای افراسیابی، داماد مرحوم آیت‌الله انصاری و زنه‌بردار و ورزشکار بود و شهید دستغیب را از روی پشت بام به خانه همسایه منتقل کرد. بنده هم از روی پشت بام به خانه همسایه رفتم. ظاهراً اینها با شلیک تیر، قفل در خانه شهید دستغیب را شکستند و آمدند تو و شروع کردند به زدن مردم، از جمله آقای افراسیابی، احراری، معدلی و آقای جباری که پدر شهید و الان در لباس روحانیت هستند.

وقتی به خانه برگشتم، دیدم که پدرم بیدارند. ایشان گفت که من هم آماده هستم. بعد از چند روز پدرم را هم دستگیر کردند.

مدتی در زندان کریم‌خان، همراه سید محمد مهدی دستغیب و آقای ساجدی و آقای موحّد در بند بودند. بنده هم چون احتمال این را می‌دادم که مرا دستگیر کنند - چون دستگاه پی برده بود که دوستان آیت‌الله نجابت در این جریان نقش مؤثری دارند - لذا با مشورت ایشان و به اتفاق خودشان از شیراز بیرون آمدم. چون بنده در اصطهبانات آشنا داشتم، به آنجا رفتم. شب را در منزل آقای حجت بودیم که بعدها نماینده مجلس از تبریز و اصطهبانات شدند. بعد هم به منزل آقای کشفی رفتم. بعد از آن به تبریز رفتم.

یکی دیگر از برنامه‌های جالب روحانیون بعد از ۱۵ خرداد، مهاجرت به تهران بود که علما در آنجا تصمیم گرفتند به شاه عبدالعظیم بروند و تحصن و اجتماع کنند. از جمله مرحوم آیت‌الله فال اسیری از تبریز به آنجا رفته بودند، لذا وقتی که ما در تبریز به منزل ایشان رفتیم، خانه نبودند و فرزند ایشان سید فخرالدین که یک دوره نماینده مجلس بودند، دو سه روز ما را در خانه نگه داشتند. از آنجا به کرمان رفتیم و یک هفته را در ماهان کرمان، مهمان آقای سید کمال موسوی بودیم و از آنجا

از طریق کویر و زاهدان به مشهد رفتیم. در هر حال در شیراز برنامه این بود که به رژیم فشار بیاورند و یک اعتصاب عمومی راه بیفتند. در صبح ۱۶ خرداد، تمام علمایی که با جریان نهضت همراه بودند، صبح به منزل ما آمدند و قرار شد که همگی به مسجد جامع بروند. ما هم مردم را دعوت کردیم که به مسجد جامع بیایند. مردم هم چند مغازه مشروب‌فروشی را آتش زدند. مسئله مهم همان‌طور که گفتم فقدان برنامه‌ریزی صحیح بود که نهضت در آن مقطع به نتیجه نرسید.

همان‌طور که می‌دانید امام بعد از تبعید کتاب ولایت فقیه را نوشتند که مردم بدانند که اگر حکومت پهلوی از بین رفت چه چیزی باید جای آن را بگیرد. امام ضرورت این مسئله را به‌درستی احساس کرده بودند که ضعف انقلاب ۱۵ خرداد چه بوده است.

شهید باهنر هم شاگردی بنده بودند. ایشان در سال ۴۲ در همدان منبر می‌رفتند و امری را که محرمانه و فقط در بین خواص بود، یعنی مسئله ولایت فقیه را در شب عاشورا یا تاسوعا در روی منبر گفته بودند و دستگاه عجیب تکان خورده بود، در نتیجه تمام نیروهای شهر بانی برای دستگیری ایشان بسیج شده بودند، البته دوستان توانسته بودند ایشان را با لباس مبدل از دروازه شهر همدان خارج کنند.

مسئله ولایت فقیه منحصر در میان خواص و دوستان و آشنایان امام مطرح بود و هنوز به صورت یک کتاب یا رساله فقهی در نیامده بود. بعدها که امام به نجف رفتند، این موضوع را در خلال بحث بیع مطرح کردند. شاید قصد دستگاه از فرستادن امام از ترکیه به نجف این بود که چون در آن سال‌ها استادان بزرگی چون آیات عظام شاهرودی و حکیم و سید



کردند، شبیه قضیه‌ای که در قبال سلمان رشدی رخ داد که تمام کشورهای مسلمان و تمام علما، فتوای امام را تایید کردند، در قبال ۱۵ خرداد هم تمام علما از حرکت امام تبعیت کردند.

**اگر خاطره‌ای از شهید مطهری هم دارید برای ما ذکر کنید.**  
بنده چون دانشجوی شهید مطهری بودم، از نزدیک با ایشان آشنا بودم. ایشان به همراه یکی دیگر از دوستانشان که هر دو از شاگردان علامه طباطبائی بودند از طراحان تشکیل جامعه روحانیون بودند. این موضوع با توجه به پایتخت بودن تهران و سلائق مختلف روحانیون کار مشکلی بود، ولی خشت اول این بنا به دست مرحوم شهید مطهری گذاشته شد. یادم هست برای دومین بار یک گردهمایی در مسجد حاج سید عزیرالله برگزار و موضوع کاپیتولاسیون مطرح شد. من به اتفاق ایشان و سید محمد حسین تهرانی راه افتادیم و جلسه خیلی جالبی بود و لذا می‌بینم که شهید مطهری از اول نهضت در جریان شکل‌گیری این نهضت نقش داشته‌اند.

**در مورد آیت الله سید محمدحسین تهرانی و نقش ایشان در نهضت توضیح دهید.**

ایشان در مسجد قائم (عج) اقامه نماز می‌کردند و از کسانی بودند که یک تفکر صددرصد انقلابی داشتند و مخالف با هرگونه تجددگرایی بودند و انس و الفت خاصی با شهید مطهری داشتند. هر دو هم از شاگردان برجسته مرحوم علامه طباطبائی بودند. در اوایل نهضت ایشان خیلی فعال و نامه‌هایشان به خاطر آنچه که بر اسلام می‌گذشت، پر از سوز و گداز بود. ایشان نامه‌ها را به اطراف می‌فرستادند، مثلاً برای آیت‌الله میلاتی نامه می‌نوشتند و آقای میلاتی هم برای ایشان ارزش خاصی قائل بودند.

یک چیزی را که شاید کسی نداند این است که بعد از اینکه امام را دستگیر کردند و این احتمال می‌رفت که ممکن است به امام آسیب و لطمه کلی وارد شود، ایشان نقش زیادی در آوردن مراجع، از جمله آیت‌الله میلاتی از مشهد به تهران داشتند. ایشان از نظر فکری هم سخت طرفدار ولایت فقیه بودند و بهترین مقاله‌ای هم که در زمینه ولایت فقیه از لحاظ علمی نوشته شده است، نوشته ایشان است.

یک بار هم نامه‌ای به من دادند که ببرم قم خدمت امام. وقتی خدمت امام رسیدم و نامه را به ایشان دادم، بعد از دو سه روز اطلاعیه‌ای از ایشان دیدم و متوجه شدم که محتوای آن نامه در اطلاعیه امام منتشر شده است. آن مطلب، مسئله دخالت اسرائیل در ارتش ایران بود. اگر به صحیفه نور مراجعه کنید، آن اعلامیه را مشاهده می‌کنید. همچنین ایشان از اردتمندان آیت‌الله انصاری بودند، ولی ارتباط خیلی زیادی با شهید دستغیب و آیت‌الله نجابت نداشتند و موضع‌گیری‌های خاص خودش را داشتند.

#### و سخن آخر؟

شهید دستغیب از همان جوانی در خط سیر و سلوک بودند. من این را از زمانی که دانش آموز بودم می‌فهمیدم که ایشان غیر از سایر علما هستند و گرایش‌های خاصی دارند. ■

که شاه به نجف زد، معلوم شد که شاه خوشش نمی‌آید که مرجعیت در قم به عنوان یک سد و دیوار محکم عمل کند، لذا به آیت‌الله حکیم تلگراف زد و تسلیت گفت. امام به آقای حکیم ارادت داشت و می‌دانست که ششاه می‌خواهد مرجعیت را از قم به نجف بکشاند. در عین حال دستگاه حدس می‌زد که در قسم امام برای مرجعیت انتخاب خواهد شد. آقای شانه‌چی برای بنده تعریف می‌کرد که ما از طرف جبهه ملی مامور شدیم که به قم برویم و ببینیم کدامیک از آقایان برای مرجعیت صلاحیت

بهتری دارند. وقتی به قم رفتیم، چند نفر از آقایان معرفی شدند و ما هم پیش ایشان رفتیم و خودمان را معرفی کردیم و آنها هرکدام حتی چند جلد از رساله‌هایشان را هم به ما دادند. آخر کار هم گفتند فردی هست به نام حاج آقا روح‌الله که در حد مرجعیت است. وقتی پیش ایشان رفتیم و خودمان را معرفی کردیم، خیلی سرد برخورد کردند. بعد به ایشان گفتیم که مقداری از رساله‌هایتان را به ما بدهید. ایشان گفتند: «من در خانه رساله ندارم در بازار هست، اگر می‌خواهید تهیه کنید.» این آقا می‌گفت ما به تهران آمدیم و به کمیته نهضت گزارش دادیم و آنجا گفتیم: «اگر از ما می‌پرسید، ما حاج آقا روح‌الله خمینی را برای مرجعیت می‌پسندیم. ایشان خصوصیات یک مرجع شایسته را دارد.»

منظور اینکه روحیات متفاوت بود. در شیراز کسانی که با پدر ما انس و الفت داشتند و پیش ایشان درس می‌خواندند می‌گویند که پدر ما مواضع انقلابی داشتند و در جریان ۱۵ خرداد، آقایان را متقاعد می‌کردند که باید فلان موضع انتخاب شود. مردم حس می‌کردند که موضع‌گیری‌های شاه در برابر روحانیت، موضع‌گیری‌های رضاخانی بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد شاه می‌خواست بهانه‌هایی شبیه برنامه‌های پدرش را پیاده کند. شاه قصد داشت به نحوی روحانیت را کنترل کند. او بعد از شهریور ۱۳۲۰ قصد داشت کمی سیاست پدرش را تعدیل کند، به همین دلیل مسئله حجاب بعد از شهریور ۱۳۲۰ و مسئله روضه‌خوانی را تعدیل کرد.

بعضی فکر می‌کردند این شاه، همان شاه بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ است و می‌توان او را با نرمی و نصیحت آرام کرد، ولی بعد از جریان ۱۵ خرداد ۴۲، فهمیدند که شاه موجودی خبیث است و با مذهب، سر دشمنی و عداوت دارد. در شیراز به بهانه جلو کشیدن ساعت، اذان را حذف کردند، چون شاه در قبال فرقه ضاله تعهداتی داده بود و حذف سوگند به قرآن و سوگند به کتب آسمانی از آن جمله بود.

عرض می‌کردم که دوستان مرحوم آیت‌الله نجابت، هر

کدام متعهد شدند در یکی از خیابان‌های شیراز بایستند و اذان بگویند و عده‌ای هم از آنها حفاظت کنند. بنده هم همراه آقای سید علی اصغر دستغیب بودم. ایشان آن موقع دانش‌آموز دبیرستان شاهپور سابق (ابوذر امروز) بود. ایشان در فلکه شهرداری شروع به اذان گفتن کرد و ما هم در چند قدمی مواظب ایشان بودیم. بعضی از آقایان که این خطر را در قبال اسلام از جانب شاه می‌دیدند، مواضع انقلابی و تندری را اتخاذ

عبدالله طاهری شیرازی در حوزه نجف تدریس می‌کردند، دستگاه فکر می‌کرد که با رفتن امام به آنجا درس ایشان در قبال درس‌های دیگر گل نکند، در حالی که بالعکس شد و درس امام در نجف رونق گرفت و مصداق این آیه شد که: «یریدون لیطیو نورالله بافواهم» و واقعا درسی شد که منهای مسائل سیاسی، درس قابل استفاده‌ای بود برای همه.

#### شما کی بار دیگر به شیراز برگشتید؟

بنده حدود یک ماه در مشهد بودم. بعد که به شیراز برگشتم، به خاطر دستگیری‌ها و برخوردهایی که با مردم شده بود، در یک حالت افسردگی در بین مردم پیدا بود و یک جو خفقانی به وجود آمده بود. پدرم نقل می‌کردند زمانی که با عده‌ای

### شهید دستغیب از همان جوانی در خط سیر و سلوک بودند. من این را از زمانی که دانش آموز بودم می‌فهمیدم که ایشان غیر از سایر علما هستند و گرایش‌های خاصی دارند.

از دوستان در زندان ارگ کریم‌خانی بودند، صمیمیت خاصی بین افراد زندانی به وجود آمده بود و همه آنها بدون اظهار ناراحتی از دستگیری- چون اولین بار بود که اینها به خاطر اعمال انقلابی دستگیر می‌شدند، البته بعدها این دستگیری‌ها و زندان‌ها عادی شد- با هم رفیق شده بودند و نماز جماعت برپا می‌شد. حتی می‌گفتند که پاسبان‌ها هم وضو می‌گرفتند و با آنها نماز می‌خواندند. خلاصه اینکه یک رفاقت و صمیمیت خاصی در بین این افراد به وجود آمده بود.

**در مورد حرکت روحانیون در حمایت از انقلاب و امام نکاتی را ذکر کنید.**

روحانیت به تمامی حرکت امام را تایید و آن را یاری می‌کرد. در عین حال سلیقه‌ها متفاوت بود و عده‌ای محافظه‌کار بودند. در شیراز هم چنین بود. بعضی از روحانیون بودند دوست داشتند این نهضت بدون درگیری و با مسالمت به انجام برسد. اوایل چنین تصور می‌شد که روحانیت به عنوان یک اهرم بر رژیم فشار بیاورد که پا را از جاده شرع بیرون نگذارد، ولی با وضعیتی که در ۶ بهمن پیش آمد، همه متلفت شدند که دستگاه برنامه ریشه‌ای برای طرد مذهب در پیش دارد. دولت در قبال آمریکائی‌ها برنامه‌هایی را می‌خواست پیاده کند که با مذهب در تضاد بود، لذا شاه می‌دید که روحانیت سد راه اوست و برای مبارزه با آن، فکرهایی کرده بود.

شاه تا زمانی که آیت‌الله بروجردی زنده بودند، نمی‌توانست کاری بکند و در کتابش به نام انقلاب سفید گفته بود که یک مقام غیرمسئول مرا از انجام این کار و می‌داشت که منظور او آقای بروجردی بود. با رحلت آقای بروجردی و تلگرافی

